

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود راجع به این روایات تا اینجا روشن شد که در مسئله طهارت ماء، که یکی از این طایفه روایات بود، و سه احتمال اساسی بود بعد احتمالات ترکیبی. حکم واقعی که قاعده باشد حکم ظاهری که اصل باشد و استصحاب. طبق تصورات اصحاب ما چون علم آمده است به حکم ظاهری زده اند فقط در آن احتمالات. البته شواهدی را که دیروز ما عرض کردیم با شواهد روایت اهل سنت و روایت خود ما حکم واقعی است فقط. و مراد از ما لم یعلم انه قدر، یعنی آ» قذارت و آلودگی کاملاً معلوم باشد. مراد این است و اگر آلودگی معلوم شد این معنایش این است که بر آب غلبه کرده است و انصافاً هم شبهه دارد که اگر آلودگی معلوم شد اصلاً آب نباشد. ناظر به مفهوم آب باشد. اگر این باشد این طور که در کتب اهل سنت استصحاب کرده اند در صورت شک، مشکل پیدا می کند چون استصحاب در شبهه مفهومی است. بنایشان این است که استصحاب در شبهه مفهومی حجت نباشد. می آید انشاء الله در خلال بحث ها چون در شبهه مفهومی نمی دانیم اصلاً این مفهوم هنوز باقی است این عنوان هنوز باقی است یا خیر. مثلاً بعد از استتار قطر و بعد از ذهاب حمرة مشرقیه، اگر شک کنیم روز باقی است یا خیر استصحاب بقاء نهار نمی شود کرد. چون ممکن است بهار نهار اصلاً به همان ذهاب حمرة باشد دیگر استصحاب نباشد. در استصحاب بقاء موضوع شرط است. یعنی شرط است که موضوع هنوز محفوظ باشد. با شبهه مفهومی شک در بقاء موضوع است. لذا جای استصحاب نیست. اگر برگردد به معنای شبهه مفهومی اینجا هم اگر برگردد به عنوان آب. مثلاً بگوییم آب آن است که صاف باشد. اما در آن رنگ خون کاملاً معلوم است این دیگر آب نیست. مثلاً بر اثر غلبه خون این حتماً باید خون غلبه زیاد کرده باشد. شک می کنیم که آب هست یا خیر دیگر استصحاب نمی توانیم. اگر شبهه مفهومی باشد.

بله اگر شبهه مفهومی نباشد یعنی مسلم می دانیم که آب است ولو رنگش قرمز شده است هنوز آب است آن وقت بعضی از موارد می خواهیم چیزش را صاف کنیم در بعضی از موارد شبهه حکمی می شود حکمی کلیه می شود در بعضی از موارد هم شبهه موضوعیه می شود. در این آقایان اصولیین اهل سنت غالباً بین این سه تا فرق نگذاشته اند. البته ظاهرش این است که آنها شبهه مفهومی نگرفته اند در آن دو تا فرق نگذاشته اند. لکن پیش ما عرض کردیم انصافاً استصحاب در آن جاری نیست در شبهات حکمی کلیه هم که خواهد آمد استصحاب جاری نیست شبهه موضوعیه حرفی بدی نیست می شود قبولش کرد. اما در بقیه در دو صورت دیگرش انصافاً مشکل است.

اما بهر حال استصحابی که در کتب اهل سنت و بعضی از مصادر ما آمده است مثل کتب شهید ثانی، این استصحاب استصحاب حکم واقعی است و از حدیث استفاده نشده است این از دلیل خود استصحاب استفاده کرده است. پس این راجع به این. فرقی که ما با آقایان پیدا کردیم آنها به حکم ظاهری زده اند ما به حکم واقعی. آن اخ تلافش هم سر کلمه ما لم يعلم است. آنها به معنای علم زده اند که اگر غایت علم باشد می شود حکم ظاهری ما ما لم يعلم را به معنای معلوم بودن قذارت زدیم که در روایت دیگر تعبیر شده است ما غیر لونه. در روایت دیگر کل ما غلب الماء. اگر ماء غلبه دارد. اگر آن طرف شد نه آن غلبه دارد. پس بنابراین به ذهن ما می آید که حدیث طهارت ماء کلا ناظر باشد به حکم واقعی حکم ظاهری هم در آن نیست استصحاب هم نیست احتمالات ترکیبی هم که طبیعتا باطل است. این راجع به این قسمت. راجع به قسمت کل شیء نظیف حتی تعلم انه قذر فاذا علمت فقد قذر این هم البته عرض کردیم اصحاب ما به علم زده اند.

لکن مشکلی که دارد اول مشکل اساسی این روایت مبارکه عرض کردیم یک متن تقریبا حدود یک صفحه از این چاپ جدید است از این حروف بندی های جدید نه قدیم. که در این یک صفحه مرحوم شیخ از کتاب نوادر الحکمه نقل کرده است و غالب اسئله اش راجع به تطهیر و شستن و آب و آخرش راجع به شیر و این حیوانات مثل ما رمولک در شیر افتاده است و ظاهرش راجع به مسائل مایعات و ظرف و اینها است. مثلا ظرفی که از آن عقاب خورده است ظرف و آبی که در آن عقاب نوک زده است. ظواهر مجموعه اسئله اش این است در این کتاب این آخرین قسمت آن صفحه ای است که مرحوم شیخ نقل می کنند. صفحه ی عنی حروف بندی های جدید. و انصافش به ذهن بعید می آید که این ناظر به شیء باشد. این احتمال خیلی قوی است که این ماء بوده است. کل ماء نظیف باشد چون عرض کردیم روایت آب را که داریم. و آنجا هم حتی احتمال دارد فاذا علمت فقد قذر. اگر معلوم شد یعنی واضح شد. علمت نخوانیم. آن قذارت اگر معلوم شد آن وقت این نجس می شود. و درست هم هست الا ما غیر لونه. پس این روایت در حقیقت شیء نبوده است کل ماء بوده است. و اینجا شیخ قدس الله نفسه نقلی که کرده است خیلی دقیق نیست. خب می ماند شواهد ما بر این مطلب. اولاً عرض کردیم که این روایت که با این طول و تفصیل است در این حدش که مرحوم شیخ منفرداً آورده است اما تکه هایی از این روایت در کتاب کافی هست و تصادفاً در کتاب کافی با همین سند شیخ هم هست. یعنی از کتاب نوادر الحکمه گرفته است و با سند شیخ لکن عجیب این است که مثلاً در باب حمامه که کبوتر باشد در آبی که کبوتر از آن خورده است در اینجا هم متنش با متن کافی فرق می کند هم کم و زیاد دارد اصلاً. در متن کافی سؤال آمده است در کتاب شیخ اصلاً نیامده است. خیلی عجیب است. اولاً مرحوم کلینی تمام این سؤال وج و ابها را نیاورده است یک قسمتی از آن را آورده است. این راجع به مرحوم کلینی که با همین سند هم هست.

راجع به مرحوم شیخ صدوق خبر معلوم است که این متن کامل را نیاورده است قسمت هایی را آورده است مرحوم شیخ صدوق با عنوان سأل عمار ساباطی ابا عبدالله. عرض کردم این قسمت را هم شیخ طوسی ظاهرا از مرحوم صدوق گرفته است. این قسمت هایی که مال کبوتر بود را شیخ صدوق آورده است با عنوان سئل الصادق علیه السلام. همین سؤال راجعه کبوتر که در هر سه متن آمده است. هم در کافی هم فقیه هم در تهذیب. از همه شان بهتر متن فقیه است. از تهذیب هم بهتر از کافی هم بهتر. باز در متن مرحوم فقیه سؤال نیامده است در کافی آمده است. قسمت واحد را که با هم بررسی کردیم باز هم با اختلاف دارند. عجیب است که اینجا را مرحوم صدوق با عنوان سئل الصادق علیه السلام برده است. اصلا اسم عمار را هم نمی برد ایشان. و این سؤال و جواب هم در کتاب کافی انجام دارد از عمار ساباطی هم در کتاب فقیه که من عرض کردم احتمالا مرحوم ابن ولید قبول نکرده است لذا ایشان به عنوان خودش قبول کرده است سئل الصادق آورده است.

س:

ج: نه می دانم سئل هست بعضی هایش هم دارد و آن ما اگر لحظه. سئل دارد در تقدیر که نمی شود گرفت. در صورتی که مثلا قال الصادق علیه السلام در آن قسمتی که نقل کرده است لعمار بن موسی الساباطی. این عبارات صدوق رضوان الله تعالی علیه فرق می کند و گفتیم انصافا بهترین عبارت عبارت شیخ صدوق است. کامل ترش هم اگر بخواهیم باید با سؤال شیخ کلینی جمع کنیم با جواب شیخ صدوق.

علی ای حال متن شیخ طوسی خالی از مشکل نیست. و از طرف دیگر وقتی که مشیخه صدوق را نگاه می کنیم این نکته فنی را بگوییم و طریق شیخ طوسی را به عمار نگاه می کنیم به ذهن ما این طور می آید که احتمال بسیار بسیار قوی می دهیم که صدوق در این جور موارد از متن کتاب عمار نقل کرده باشد. البته نسخه ای که سعد بن عبدالله به کوفه آورده است و این نسخه را با خود به قم برده است. این احتمال چون بحث ها جایی گفته نمی شود احتمال می دهیم البته همان نسخه ای است که در اختیار نوادر است یعنی سندش یکی است با نسخه نوادر. این احتمال را قوی می دهیم که مرحوم شیخ صدوق اینجور جاها که از عمار نقل می کند یا مثل آن جایی که سئل الصادق دارد، ظاهرا از خود کتاب عمار است. به نسخه ای است که سعد آورده است. البته نسخه همین طور است احمد بن الحسن، احمد پسر ابن فضال عن مصدق عن عمار. این نسخه همین طور است. لکن به عبارت آخری این در حقیقت اسناد است. اجازه است معذرت می

خواهم. این اجازه کتاب است. یعنی مرحوم صدوق مستقیم از کتاب عمار نقل کرده است. به ذهن من این طور می آید. اما مرحوم شیخ طوسی کتاب عمار در اختیارش نبوده است و مستقیم از کتاب نوادر الحکمه نقل کرده است.

لذا من فکر می کنم که یک مقدار این اختلاف طبیعی است. یعنی بعبارۀ آخری مرحوم شیخ طوسی از کتاب نوادر به حسب ظاهر آن را سند حساب می کنیم اما مرحوم شیخ صدوق همان سند به نحو اجازه بوده است. از خود کتاب عمار است. آن که من خودم الآن به آن رسیدم این است. لذا احتمالا یک مقدار اختلاف نسخه به این برگردد. یعنی یک مقدار اختلاف نسخه اصل کتاب عمار با آن چه که نوادر الحکمه از عمار نقل کرده است. این دو تا با هم ظاهرا اختلاف داشته اند. در آن قسمتی که مربوط به کبوتر است نسخه شیخ صدوق هم از کلینی بهتر است هم از مرحوم شیخ طوسی. از آن طرف مرحوم شیخ صدوق دارد و قال الصادق علیه السلام کل ماء طاهر حتی تعلم انه قدر. خیلی شبیه این متنی است که شیخ طوسی از عمار آورده است. کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر. آن ذیل هم نیآورده است که ما احتمال دادیم کلام عمار باشد. فاذا عَلِمْتَ أو فاذا عَلِمْتَ فقد قدر و ان لم تعلم فلیس علیه. این ذیل هم نیآورده است. از اینکه یک جای دیگر هم ایشان همین کار را کرده است با عنوان سئل الصادق اسم عمار را نبرده است متن روایت عمار است. و متنش هم بهتر از آن است که مرحوم کلینی یا شیخ طوسی آورده است.

لذا خود من احتمال می دهم که نسخه اصلی ای که در اختیار صدوق بوده است نه اینکه اصلی و فرعی مرادم این است که مرحوم صدوق مستقیما از کتاب نقل کرده است مرحوم شیخ طوسی از کتاب نوادر الحکمه نقل کرده است. سابقا هم یک اشاره کردم البته بخواهیم وارد آن بحث شویم انصافا طولانی است که مرحوم نوادر الحکمه کجا این کتاب عمار را دیده است. چون شواهد ما خیلی حاکمی نیست به سابق می گفتند الرحله فی طلب الحدیث، ایشان رحله ای در طلب حدیث داشته باشد آمده باشد به کوفه خیلی برای ما واضح نیست. از آن طرف هم ابن فضال پد و دو پسر و سه پسر قم نیامده اند. اصولا عرض کردم کرارا و مرارا شواهد ما نشان می دهد در این فرق فاسده مذاهب باطله تشیع مثل زیدی ها و فطحی ها و کیسانی و ناووسی ها هم باشد هیچ شاهد نداریم که اصحاب این فرق فاسده به قم آمده باشند. به استثنای غلات. آن هایی که متهم به غلو بودند مثل سهل بن زیاد و اینها. حتی اهل سنت هم ندا ریم. یعنی مثلاً حمید بن زیاد که از بزرگان واقفیه است و میراثش در قم تا حدی آمده است توسط سفر کلینی به کوفه است نه اینکه او به قم آمده است. سفر کلینی به کربلا چون حمید بن زیاد فکر می کند که در کربلا فوت می کند کوفه را رها می کند می آید کربلا و آنجا فوت می کند که از بزرگان و فقهای بزرگ واقفیه است.

لذا عرض کردیم کرارا مرار مقداری که صدوق نقل کرده است خیلی کم است شاید یکی دو تا باشد از حمید. کلینی نسبتا زیاد است. مقدار زیادی از میراث حمید را مرحوم کلینی نقل کرده است شواهد نشان می دهد اضافه بر او مقداری از این میراث ها در اختیار شیخ بوده است. بهر حال آنچه که من الآن حس می کن در نسخه ای که صدوق داشته است به نظرم متن حدیث این طور بوده است کل ماء طاهر حتی تعلم انه قدر. در متنی را که شیخ طوسی آورده است از کتاب نوادر الحکمه مستقیم از عمار نگرفته است. کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر. و من فکر می کنم که آن متن درست باشد و آن شواهد یک شاهد دیگر هم دارد که دیروز خواندیم. مضافا به اینکه اگر تعلم را به معنای وضوح باشد ما در نجاست اشیاء وضوح به این معنا مثلا بگوییم یک بولی به لباس شما سرایت کرد بول مثلا به لباس خورد حتما باید جوری باشد که رنگ یا بوی بول در لباس بیاید. در آب لازم است در اشیاء لازم نیست. کل شیء نظیف حتی تعلم انه قدر فاذا علمت فقد قدر. دقت کنید این فاذا علمت را اگر به آب بزنیم خیلی روشن است. یعنی اگر آن قذارت ظاهر باشد. یعنی معلوم باشد. اما در بقیه اشیاء که معلوم نمی خواهد. لذا در بقیه اشیاء اگر علم باشد همان علمی است که در اصول متعارف است. علم به اصابه پیدا کردیم. اما احت مال دادیم در این حدیث ناظر باشد به مسئله معلوم بودن و واضح بودن. لذا قویا به ذهن ما می آید که این نسخه شیخ، چون جای دیگر هم دیدیم که همین بحث کبوترش سه متن داریم الآن در اینجا که بهترش هم متن صدوق است.

این بهر حال مرحوم کلینی هم قطعا این کتاب پیشش بوده است و کلینی اصلا نقل نکرده است و صدوق هم اصلا به این متن نقل نکرده است. من فکر می کنم کلمه که پیش صدوق بوده است همین کل ماء طاهر بوده است. حتی تعلم انه قدر. اگر به این باشد دیگر ما اصاله الطهاره در اشیاء اصلا نداریم که بحثش را بکنیم. آنچه که ما داریم اصاله الطهاره در میاه که حکم واقعی هم هست قاعده طهارت است. این که به ذهن ما می آید الآن این است.

پس بنابراین انفراد شیخ انفراد کتاب، انفراد خود عمار ساباطی که در طریقه ما نبوده است، اینکه از اصحاب ما کسی دیگر نقل نکرده است. اینکه این مطلب از جای دیگری از طریق اهل سنت نقل نشده است به خلاف طهارت در میاه. البته آن هم روایتش انفراد دارد اما روایت دیگری که مراد حکم واقعی باشد داریم. روایت دیگری از اهل سنت آنجا داریم. امر معروفی بوده است که آب فی ذاته پاک است، و واقعا هم پاک است نه ظاهرا، تا اینکه غلبه نج است بشود. تا آن نجاست واضح باشد تا آن پلیدی و آلودگی واضح باشد. ظاهرش که این طور است اگر ما باشیم این است. بعید هم هست بزرگانی مثل مرحوم کلینی یا شیخ صدوق این حدیث را دیده باشند با این متن ثابت باشد. من فکر می کنم که مرحوم شیخ صدوق که می گوید و قال الصادق علیه السلام کل ماء طاهر، این نظرش به همین روایت عمار است. نسخه ایشان ظاهرا این طور بوده است کل ماء نه کل شیء. شیء نبوده است ماء بوده است. کل ماء طاهر حتی تعلم انه قدر. لذا اگر

.....
خواستید در حاشیه جامع الاحادیث چون مرحوم بروجردی، چون جلد اول تازه زیر نظر خودش بوده است. اینجا این را ذیل آن حدیث الماء کله طاهر آورده است. به عنوان یک متن دیگر آن حدیث. من فکر می کنم به عکس این ذیل حدیث شیخ طوسی باید آورده می شد. کل شیء نظیف و فکر می کنم مرحوم شیخ صدوق در نسخه اش این طور بوده است آن دومی را هم اضافه خود عمار فهمیده است. استظهار و استنتاج خود عمار است که اول توضیح دادیم.

لذا به نظرم مشکل می آید که الآن با این روایت واحده با این خصوصیات وثوقی پیدا شود به مسئله اصالة الطهارة در اشیاء به این معنایی که الآن بین اصحاب ما است. این انصافا خالی از مشکل نیست.

س:.....

ج: آن وقت می ماند دلیل اصالة الطهارة در اشیاء عرض کردم کلینی و شیخ صدوق که این را نیاورده اند. متن عمار را نیاورده اند. به این متن به طور دقیق نیاورده اند. آن وقت می ماند سّر اینکه به قول ایشان اصالة الطهارة در اشیاء عرض کردیم مثل مرحوم صاحب مدارک اصالة الطهارة نگرفته است قاعده طهارت اشیاء گرفته است. به این معنا هر شیئی واقعا پاک است نه اینکه ظاهرا. هر شیئی هر جا باشد در کره ماه بروید. فرض کنید تریاک واقعا پاک است مثلا. سرکه ای که سابقا خمر بوده است که شما استصحاب خمر مثلا اگر می خواستید استصحاب نجاست کنید این واقعا پاک است این سرکه واقعا پاک است نه ظاهرا.

عرض کردیم صاحب مدارک تصریح دارد به این قاعده و دلیلش هم این روایت نگرفته است دلیلش خلق لکم ما فی الارض جمیعا گرفته است. نوشته است چون همه اشیاء برای انتفاع انسان است و انتفاع انسان متوقف است بر اینکه پاک باشد. اگر انسان بنا است که انتفاع پیدا کند باید اشیاء پاک باشد. دیروز مناقشه ای با دلیل ایشان عرض کردیم. ایشان اصلا قاعده طهارت را گرفته است. و بیاییم بگوییم دلیل ما بر اصالة الطهارة اولاً انصافاً با این مقدار که مشکل است با خلق لکم ما فی الارض جمیعا که استفاده طهارت نمی شود. حلیت را می شود استفاده کرد طهارت را نمی شود استفاده کرد.

عرض کنیم دلیل طهارت اشیاء اینکه چون در فقه شیعه جا افتاده است شاید با مراجعه به زمان خود ائمه و با سیره ائمه هم این کاملاً در بیاید که در مثلاً مؤمنین متینین متشرعه علما فقها اگر در شیئی شک می کردند احراز طهارت نمی کردند با احراز نجاست امتناع می کردند. این را شاید بشود از سیره در آورد. یعنی به عبارت دیگر اگر فرض کنید دلیل اجتناب از نجس مثل و الرجز فحجر، ایه مبارکه که رجز به معنای نجس باشد. الرجز فحجر از این این طور معلوم می شود که احراز رجز کنید نه احراز طهر کنید. دقت کنید خیلی فرق می کند. یعنی انصافش

هم وقتی نگاه می کنیم به مجموعه سیره اهل بیت حتی صحابه و غیر صحابه و اهل سنت کاملاً واضح است که احراز می کنند نجاست را. اما بله در باب وضو به عکس است. احراز طهارت شرط است. فرق بگذاریم بین طهارت حدثی و خبثی. روشن شد؟ لذا عرض کردیم با اینکه اهل سنت روایت از پیغمبر دارند که در حال نماز اگر شک کردی نماز را ادامه بده حتی تسمع صوتاً أو تجد ريحا. مع ذلک از مالک نقل شده است که این مال د اخل نماز است. خارج نماز شک کرد باید وضو بگیرد. یعنی بین طهارت حدثی و خبثی فرق گذاشته اند. در طهارت حدثی احراز طهارت شرط است. احراز کنی که تو با وضو هستی. اما در طهارت خبثی احراز است یعنی و الرجز فحجر. احراز شود که این رجز است. بعید هم نیست حالا این قاعده را مرحوم صاحب مدارک فرموده است طهارت واقعی. بعید نیست بگوییم این به سیره ساقط است چون این دلیل لفظی که خیلی اشکال دارد انصافاً شواهد اشکالش را گفتیم. این نسخه شیخ هم اشکال دارد. چون مقارن کردیم با نسخه دیگر مشکل دارد. هم نسخه اش مشکل دارد هم مصدرش مشکل دارد هم افراد مذهب فطحنی است مخصوصاً من نکته ای را عرض کردم باز روی این چند بار تا به حال عرض کردیم در آن سؤالی که از امام عسکری راجع به کتب بنی فضال شده است اسم کتاب عمار اصلاً نیامده است. نگفته است ما نضع بکتب عمار و

کتب بنی فضال دارد. با اینکه اینها هم فطحی هستند. ما نضع بکتب بنی فضال و بیوتنا منا ملاء. خانه ما پر است. معلوم می شود که کتاب عمار، لذا اگر دقت کنید نسخه مشهور نسخه ای است که راوی هایش شیعه نیستند. و الا عادتا مثلاً فرض کنید ابن ابی عمیر نقل می کند از کتاب جا افتاده ای بود مثل ابن ابی عمیر دیگران نقل می کنند از اینکه فقط نگاه می کنیم راوی سه طبقه اش تمام همه از فطحیه هستند این نشان می دهد که نسخه بین بقیه یه جا نیفتاده بوده است. حالا این نسخه ای که حالش این طور است با تمام احوال، یک نسخه اش این بوده است که خوب شد مرحوم شیخ حدود یک صفحه اش را سردم به قول عرب ها، پشت سرهم آورده است. این قسمت هایش را کافی و صدوق هم نقل نکرده است یک قسمت هایی هم نه نقل کرده اند با هم اختلاف دارند. این یکی کل شیء نظیف را هم نقل نکرده اند. صدوق دارد و قال الصادق کل ماء طاهر حتی تعلم. اطمینان من این است که این نسخه ای که در اختیار نوادر الحکمه بوده است نسخه شیخ مشکل داشته است. اما این مطلب بین اصحاب ما جامی افتد من فکر می کنم اصاله الطهاره در سیره متشرعه جا افتاده بود خب این یک نکته فنی لطیفی است. وقتی این عبارت را دیدم که شیخ نقل کرده است چون شیخ عظمت خاصی دارد در طایفه. بالفعل هم هست. عظمت شیخ اثباتی نیست واقعاً مرد فوق العاده ای است له حق من چند دفعه در همین درس عرض کردم یکی از دوستان ما از قول آقای خویی نقل می کردند که اگر مذهب شیعه را مذهب شیخ طوسی بگیریم بعید نیست. راست است چون تأثیر عجیبی الی یوم هذا در افکار شیعه دارد. من جمله همین اصاله الطهاره. اصاله الطهاره منحصر به شیخ است. اگر در این خدشه کنیم جای دیگر اصلاً ندارد

منحصر به شیخ است. و قطعاً هم علمای ما اجماع کرده اند سیره عملی بر همین است. حتی مدارک در دو مورد که ایشان نقل کرده اند به اصالة الطهارة می گوید که لقول الصادق کل شیء نظیف. با اینکه ایشان به موثقات عمل نمی کند. مع ذلک این را ارسال موثقات گرفته است. یعنی همین جور که به ذهن ایشان آمد خب این یک شبهه می شود. چطور می شود اگر ما این را طرح کنیم پس این اصالة الطهارة چه می شود. جوابش به نظر من این است که اصالة الطهارة در ارتکاز متشرعه بوده است نه فقط شیعه کلیه مسلمین. کأنما احراز رجز مهم بود. احراز نجاست مهم بود. و الا با اشیاء برخوردشان برخورد عادی بود و لذا یک احتمالی هم داده شده است که کل شیء نظیف یک نوع مجاز ادبی باشد.

مراد این است که شما میتوانید هر چیزی را مصرف کنید استعمال کنید. مراد این است نه نظافت اصطلاحی. من فکر می کنم این در ارتکاز بود شیخ طوسی هم که آورد فقها برای اینکه آن ارتکاز را به صورت لفظی بیاورند و به آن تمسک کنند کلام شیخ را گرفتند و قبول کردند. چون یک مطلب اگر ارتکازی باشد نص قانونی نمی شود. اما وقتی لفظی شد نص قانونی می شود. می شود به آن تمسک کرد و به اطلاقش عمل کرد. فکر می کنم فقهای ما که به این روایت عمل کرده اند در حقیقت یک ارتکاز شیعی بود بلکه ظاهراً ارتکاز اسلامی است. بلکه عرض کردم اهل سنت بالاتفاق اصل در ماء را قاعده در ماء را طهارت می دانند. در اشیاء نه اما در ماء طهارت می دانند. و اگر جایی هم شک کردند نه به قاعده طهارت برگشته اند به استصحاب طهارت. اما این متن کل شیء نظیف را ندارند ما هم غیر از این مورد نداریم.

به قرینه عبارت شیخ طوسی یا شیخ صدوق و به قرینه اختلافی که در مقداری از این متن موجود است من فکر می کنم اصل ماء کل مائ طاهر حتی تعلم باشد. اگر این طور باشد این بر می گردد به اصالة الطهارة در ماء و مراد قاعده طهارت است. نه به استصحاب ربطی دارد نه به حکم ظاهری. و دلیل ما در اصالة الطهارة یا بیاییم بگوییم حرف صاحب مدارک که فقهای ما هم قاعده در طهارت اشیاء فهمیده اند. عرض کردم نشد من اقوال بعد از مدارک و قبل از مدارک را نگاه کنم مثل جواهر و اینها که ببینم با این قاعده طهارت که ایشان ریخته اند چه برنامه ای دارند. اما در ذهن من این طور بود که اصحاب قاعده طهارت ندارند. این را چند بار اینجا نقل کردیم در ذهن من این طور بود.

اصالة الطهارة هم فکر می کنم یک ارتکاز بوده است سیره عملی بوده است. عملاً بین مردم این طور بوده است. احتمالاً نکته اش این بوه است که روزیک حالت تاری است. به عکس آن در حالت طهارت برای نماز. وضو حالت تاری است. این دو با هم فرق می کنند. پس

اگر شک در وضو کردند احراز وضو می خواهند. اما اگر شک در طهارت کردند احراز نجاست می خواهند. اگر احراز نجاست خواست پس بنابراین یعنی بعباره اخری دستشان باز است عمل می کنند آن کار را انجام می دهند. به نظر من نکته این است. این متن را فعلا ما نمی توانیم قبول کنیم. انصافش یعنی باید یک فکری برای میراث های علمی مان بکنیم چیزی که این قدر جهات مناقشه دارد را معیار یک حکم قرار دهیم بسیار مشکل است. لذا اصالة الطهارة ثابت است حتی احتمالا قاعده طهارت هم ثابت باشد. یعنی اگر شک می کردند فرض کنید این سرکه نجس است به حکم شارع باز هم حکم به طهارت می کردند به خاطر اینکه اصل عملی این است که انسان بتواند استعمال کند. همین طور که ایشان تقریب کرده اند. حرف بدی نیست البته من این را ندیدم که فقهای دیگر گفته باشند اما جمله هم حرف بدی نیست حرف ایشان و این ربطی هم به روایت کل شیء نظیف ندارد اصلا از این روایت خارج است. بنابراین طهارت یا قاعده است یا اصل است هر دو به ارتکاز ثابت شده است. و به سیره. سیره متشرعه. دلیل لفظی ندارد که حالا این بحث ها پیش بیاید. یک حکم دو حکم سه الی آخره. این هم راجع به اصالة الطهارة ای که اینجا آقایان بحث کرده اند.

س: ارتکاز ضمنی دائر مدار ... اصالة الحذر نبود؟

ج: این هم حرفی است که مرحوم صاحب مدارک می گوید. اگر این باشد می شود قاعده طهارت. دیگر اصل نمی شود. ایشان می گوید شارع هر چیزی را برای انتفاع ما خلق کردیم خب اگر انتفاع بگوید برو بشورش خب این خلاف ظاهر است. انتفاع این است که بتوانیم مصرف کنیم. پس این ظاهر است. حرف صاحب مدارک را می خواهیم بفرماییم. این حرف صاحب مدارک است. عرض کردم اجمالا بد نیست اما انصافا اثباتش مشکل است دیروز مناقشه اش را عرض کردیم.

میماند طایفه سوم. پس این مطلب که روایت اصالة الطهارة قاعده است یا اصل است یا استصحاب است یا دو تا است یا سه تا است معلوم شد که اصلا روایتی در اصالة الطهارة نداریم که این بحث هایش پیش بیاید. اصالة الطهارة به یک سیره متشرعه ثابت کردیم. پس دیگر نوبت این نمی رسد که این بحث ها پیش بیاید که آقایان بحث کرده اند.

روایت سوم اصالة الحل یا قاعده حل. عرض کردیم ما هر دو در باب حلّیت هر دو را داریم. از قاعده اولی هر شیئی بعنوانه حلال است مثلا تریاک. سیگار بعنوانه حلال است. این مال قاعده حل. اصالة الحل سیگاری که حکمش را نمی دانیم حلال است. تریاکی که حکمش را نمی دانیم حلال است. یا بقیه مثلا چیزهایی که دارای آثار مثلا می گویند هر کسی گشنیز بخورد حافظه اش کم می شود. یا پنیر بخورد حافظه اش کم می شود اگر شک کردیم در حرمت یا اگر حد اقل چون عده ای می گویند که کرامت هم مثل حرمت است فقط در حرمت

از باب قبح عقاب بلا بیان است در کراهت به قول آقا شیخ عبد الکریم حائری در کتاب ایشان دیدم یا از آقا زاده ایشان شنیدم، قبح عتاب بلا بیان است. ایشان می گوید همان که عقاب بلا بیان قبیح است عتاب بلا بیان هم قبیح است.

بهر حال اگر شک کردیم که مثلاً حافظه را کم می کند مثلاً موجب کمبودی حافظه می شود آیا این حرام است یا خیر قاعده حل جاری می شود. حرام است واقعا یا حلال است ظاهراً. این یک قاعده حل داریم و قائل هم به قاعده حل زیاد است. و عرض کردیم قاعده حل از مثل خلق لکم ما فی الارض جمیعاً در می آید. حتی کل شیء مطلق حتی یرد فیه نهی هم قاعده حل است. اگر درست باشد. و وارد این بحث هایش دیگر نمی شویم چون جای خاص خودش را دارد. اما اصالة الحل به این معنا که اگر شک کردیم در هر چیزی نگوییم واقعا شارع حلالش کرده است شک کنیم به حسب ظاهر هم حلال است. این اصالة الحل است. بحثی که بین آقایان شده است این روایت که روایت کل شیء حلال حتی تعرف انه حرام، آیا این قاعده حل است یا اصالة الحل است یا نه این مراد استصحاب است اصلاً. هیچ کدام نیست. یا دو تا است یا سه تا. توضیحاتی که گذشت. و عرض کردیم که مرحوم عده ای از علما دو تا را فهمیده اند مثلاً قاعده با استصحاب عده یا ظاهری با استصحاب و عده ای هم سه تا. قاعده و اصل و استصحاب. و علمای متأخر ما مثل مرحوم آقا ضیاء و مرحوم نائینی البته به تقریب هایی که نزدیک هم هستند مرحوم آقای خویی اینها یکی فهمیده اند. حالا یا به نکته ای که در کلمات آقا ضیاء هست که اگر بخواهد قاعده یا اصل باشد و استصحاب باید دو دال داشته باشد چون دو مدلول است. و این روایت مبارکه یک دال بیشتر ندارد. دال بر یک چیز است بر دو چیز نیست. حرف ایشان درست است حرف متینی است.

چون عرض کردیم اگر می خواهد قاعده باشد با استصحاب، دلیل باید دو نکته بگوید. یک ثبوت این مطلب فی نفسه دو، استمرار. ثبوت اسمش قاعده است استمرار هم اسمش استصحاب است. یا اگر می خواهد اصل باشد و استصحاب، یک، ثبوت ظاهری این مطلب دو، استمرار. ثبوت ظاهری اسمش ائصاله الحل است استمرار هم اسمش استصحاب است. روشن شد؟ این حرف درستی هم هست حرف متینی است. و این روایت چون علم را آورده است یکی بیشتر نیست و آن اصل است. این خلاصه مطلب. اولاً و نکته مهم تر این هایی که گفته اند استصحاب گفته اند اصالة الحل هم شبهات موضوعیه جاری می شود هم شبهات حکمیه. این شبهات حکمیه اگر استصحاب از آن در آمد استصحاب هم در شبهات موضوعیه حکمیه اصالة الحل، یا قاعده حل، کل شیء حلال هم در شبهه حکمیه است هم موضوعیه. اگر دلالت بر استصحاب کرد هم در شبهه حکمیه و هم موضوعیه. از این جهت هم امتیاز دارد.

آیا می شود این مطلب را قبول کرد به خاطر همین روایت؟ ما توضیحات مطلب را مفصلا سابقا هم عرض کردیم که ما چیزی به عنوان کل شیء حلال نداریم. این هم مثل کل شیء نظیف شد. چیزی به نام کل شیء حلال نداریم. آنچه که ما داریم که به حسب ظاهر سندش معتبر است و باز هم جای خدشه دارد کل شیء فيه حلال و حرام فهو حلال است. که این بر شبهات موضوعیه و این اصاله الحل است. و اصلا ربطی هم به قاعده و استصحاب ندارد. بلکه یک روایت مسعده بن صدقه داریم که منحصر به فرد هم هست. راجع به خود مسعده و وضع ایشان، چون مشکل مسعده چهار نفر مسعده نقل شده است که شبهه است یک نفر با شند و این چهار تا اطراف بصره بودند و بصره اصولا میراث اهل بیت رواج ندارد. ما توضیحاتش را کافی عرض کردیم. اصلا شیعه در بصره کم بودند. غالبا اهل بصره معروف به نواسی بودند نه اینکه فقط سنی بودند. در این کتاب میزان اعتزال که خودش هم خالی از نصبی نیست نقل می کند در ترجمه امام صادق که اسم امام صادق را هم برده است میگوید فلانی رفت در بصره حدیث نقل کند گفت که برای ما حدیث آن مردمی که جمع شده اند که حدیث بشنوند گفتند برای ما حدیث بگو الا از دو نفر. یکی از آنها جعفر بن محمد. از حدیث ایشان نقل نکن. یعنی مثلا اینقدر اینها حالتی داشتند بلکه خودش گفت که خدا رحمت کرد شما اینجا هستید اگر در کوفه بودید این حرف را می زدید یک کتک مفصل می خوردید. با کفش شما را می زدند. گفت خوب شد در بصره این حرف را زدید. و الا در کوفه این را بگویید دخلتان در می آورند به قول فارسی ها.

بعضی ها در این حد اذکار که در حد یک راوی حاضر نبودند اسم امام صادق را بشنوند. نقل می کند میزان اعتدال دارد. و لو کنتم فالبصره فاخذتکم النعال. دقت می کنید؟ بصره اصولا هم شیعه قلیل است هم میراث ما کم است مشکل این است. اصولا روات بصره ما معدود هستند کاملاً. و میراث ما آنجا ضعیف است کاملاً.

این چهار مسعده هم از اطراف بصره هستند و راوی هم یک نفر است که هارون مسلم است. کسی دیگر هم از اینها نقل نمی کند. این هم خیلی عجیب است از قضایای عجیبه است مثلاً هارون بن مسلم مسعده بن صدقه و مسعده بن زیاد من احتمال زیاد می دهم که این یکی باشد این اسمش مسعده بن صدقه بن زیاد باشد. بهرحال حتی یک احتمالی به ذهن ما آمده است که چهار تای آنها یکی باشند. بهرحال نجاشی هم چهار تا ذکر کرده است مرحوم شیخ طوسی هم چهار تا آورده اند این منشأ تعدد حالا وارد بحثش نمی شویم بهرحال یک مشکلی دارد خود مسعده بن صدقه را مرحوم شیخ می گوید عامی. بعضی ها بحث کرده اند که این عامی هست یا نیست. خیلی هم جایش واضح نیست هم اسمش واضح نیست هم ارتباط ما خیلی مشکل است. ارتباط ما توسط هارون بن مسلم است. راه دیگری نداریم. خود منطقه بصره چون عرض کردم این نکته را خوب در ذهنتان باشد یکی از امتیازات حدیث کوفه غیر از کثرت شیعه در کوفه این امکان مناقشه بررسی و مقارنه بود. مثلاً بگویید این در کتاب حریر این طور آمده است در کتاب جمیل این طور آمده است در کتاب مثلاً عمر بن

اذینه این طور آمده است بعد یکی می گفت من از امام صادق خلاف این را شنیدم. چون شیعه زیاد بود این مقارنه و مقایسه میراث خیلی مؤثر بود. متأسفانه در بصره این مقارنه خیلی کم است. و عرض کردیم نسبت میراث بصره به کوفه مثلاً شاید چیزی بالای هشتاد درصد میراث ما از کوفه است هفت هشت درصد میراث ما از بصره است. مثلاً دو سه درصد با اختلاف زمانی اش از مدینه است. تا زمان امام صادق امام صادق مدینه اش شاید مثلاً یک درصد. مثلاً کمتر از نیم درصدش از قم است. این اشعری ها که تازه آمدند قم عرب بودند یمنی بودند رفته اند مدینه از امام شنیده اند. این نسبت روایات را به اصطلاح ما با عنوان جغرافی حدیث که ما متعرض شدیم بعد از کوفه البته بصره است.

مثلاً در مکه ما یک نفر را داریم. همان عبدالله بن میمون قداح مکی. در مدینه چند نفر داریم که بیشترشان از خاندان هستند یا پسرعموهای دور پیغمبر هستند یا علی بن جعفر که پسر خود امام صادق است از خاندان خود ولایت بهر حال ارد این بحث اینجا نشویم پس این روایت یک مشکل این طوری دارد این یک. دو، این روایت را اول بار مرحوم کلینی آورده است و این روایت کلینی در باب نوادر آورده است. این هم جزء عجایب کار است. عرض کردیم متأسفانه نه در کتاب وسائل نه کتاب جامع الاحادیث عناوین ابواب کلینی را نیاورده اند. فقط گفته است محمد بن یعقوب عن فلان. آن هم گفته است کافی جلد فلان صفحه فلان. و عرض کردیم شواهد حاکی است که اگر در باب نادر یا نوادر، نوادر با الف لام یا بدون الف لام، حدیث را بیاورد محل اشکال بوده است. چرایش را هم نمی دانیم. این حدیث متأسفانه در کتاب کافی در ابواب نوادر است. این کل شیء هو لک حلال. مرحوم صدوق هم که بعد از ایشان است این را اصلاً نیاورده است. عادتاً مثلاً ابن ولید را قبول نکرده است. کلینی هم به نظرم قبول قبول نکرده است. گفت آورده در اصطلاح اهل سنت می گویند یکتبج دینه و لا یحتج به. ظاهراً در حدی بوده است که نوشته شود ولی قابل احتجاج نباشد. از مرحوم شیخ صدوق رضوان الله این حدیث مسعده را نیاورده است. این دو تا.

شیخ طوسی هم در کتاب تهذیب باز در باب الزیادات آورده است چون می دانید تهذیب شرح مقنعه شیخ مفید است. شیخ طوسی عبارت شیخ مقنعه را آورده است شرح داده است احادیث را می آورد. بعد هر بابی که تمام شده است حالا وسط کتاب بوده است یا آخر کتاب بوده است یک مقدار روایاتی که مربوط به باب بوده است به عنوان باب الزیادات مثلاً باب الاذان و الاقامه من باب مثال. عبارت شیخ مفید را می آورد روایتش را می آورد مثلاً. مثلاً یستحب الاذان یدل علیه این روایت. بعد کذا اذان این طوری باید باشد یدل علیه. ب عد که باب اذان و اقامه تمام شد نوشته است باب الزیادات فی الاذان و الاقامه. روایات دیگری که در اذان و اقامه بوده است به عنوان اینکه

استغنا کرده باشد اضافه کرده است. البته باب زیادات مرحوم شیخ طوسی دلیل نمی شود بر اینکه عمل نکرده است. چون کل کتاب بر این است. نه فقط باب زیادات.

س: نوادر ... با قسمت نوادر که مثل

ج: نوادر چون مبنای آن دو کتاب بر حجیت است. برگزینی است. یعنی مبنای کلینی و مبنای صدوق روایاتی که حجت است آورده اند. اما خود شیخ طوسی مبنایش اصلا بر این نیست. غیر باب زیاداتش هم مبنایش نیست. چه برسد باب زیادات. بله می شود از باب زیادات این را فهمید که این حدیث خیلی در مظان استدلال نبوده است. این را بعد اضافه کرده است. یعنی یک حدیث رایج مثل زمان ما که کاملاً رایج است. اگر رایج بود در متن کتاب می آورد. حدیث رایجی نبوده است از این می شود فهمید. شاید بعد باب نوادر کلینی را دیده است برداشته است باب زیادات آورده است. در خود باب ندیده است. مثلاً در باب اذان و اقامه ندیده است بعد باب زیادات دیده است بعد نوادر دیده است اضافه کرده است. بهرحال این حدیث به لحاظ اصلش خالی از اشکال نیست. این اشکالاتی که عرض کردیم. مضافاً به اشکالی که عرض کردیم ما اصلاً متنی به عنوان کل شیء حلال نداریم. این روایت هم این طوری است کل شیء هو لک حلال. یک هو لک دارد. فردا انشاء الله.

و صلی الله علی محمد و اله الطاهرین